

اول می 2015: دیوهای امپریالیسم، کاپیتالیسم بروکراتیک و نیمه-فئودالیسم را شناخته، بر ضد شان، بجنگید!

اعلامیه مشترک



سازمان کارگران افغانستان (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست، عمدتاً مائوئیست)

حزب کمونیست مارکسیست-لنینیست-مائوئیست فرانسه

مرکز مارکسیست-لنینیست-مائوئیست بلجیم

اول می، 2015 میلادی

اول می 2015 : دیو های امپریالیسم، کاپیتالیسم بروکراتیک و نیمه-فئودالیسم را شناخته، بر ضد شان، بجنگید!

در نقاشی مشهور " مکتب آتن " آفرینش رافائل، نقاش عهد رنسانس، افلاطون و ارسطو را به مثابه چهره های مرکزی می بینیم: افلاطون انگشت شهادت خویش را سوی آسمانها آماج گرفته است، و فراخوان میدهد که آنسوی ماده را باید نگریم، حال آنکه ارسطو با دست خویش، فرود و زمین را نشان میدهد.



پس از پنجمصد سال، می بینیم که همان تضاد میان ایدئالیسم و ماتریالیسم هنوز برجاست. دیسه های بربر های مذهبی با انگشت شهادت خویش، آسمان را نشان میدهند، و هرزناکی کشتار های خویش را توجیه میکنند، کشتار هایی از آن دست که با صحنه های گزنده، ویدئویی شده اند. اینهمه اذهان دموکراتیک را سخت می آزارند.

اشباح قرون وسطا، عهد باستان با بردگی و کشتارهایش، چهره ء زشت خویش را می نمایند. داعیه داران انسانیت به چالش های فراوانی در راستای پیشروی در عرصه های فرهنگ، عقلانیت و ساینس مواجه اند. این {چالش ها} حمله بر شرافت مدنیت است.

اینهمه {بربریت} بر حسب تصادف نیست، یا محض "توطئه چینی" های کشور های امپریالیستی مسبب آن نمی باشد: ریشه ء بربریت، همانا در اساس نیمه فئودالی-نیمه مستعمراتی بودن بخش اعظم کشور های جهان امروز است.

تنها در شمار اندکی از کشور ها، سرمایه داری مسیر سرشتین خویش را پیموده است، مسیری که از شکل لیبرال، به سیطره انحصارات، مبدل شدن به امپریالیسم، طی یک روند پیچیده، توأم با افت و خیز، سپارده است.

در کشورهای دیگر، که بخش اعظم نفوس جهان در آنها زیست میکنند، ادیان و ناسیونالیسم به مثابه ابزار های غیر عقلانی نیرومند، جهت بسیج توده ها در راستای ارتجاعی، به کار گرفته شده است، و این ناشی از آن است که رانه ء جامعه بورژوازی بروکراتیک بوده است، همان بورژوازی که تسلیم شدن به کشور های امپریالیستی گواهینامه ء تولدش بوده، و با نیروهای فئودالی متعددی از در ائتلاف پیش آمده و بدین وسیله آن ساختار ها {ی فئودالی} را حمایه نموده است.

صد سال پیش، کشتار جمعی ارمنیان بوسیله ترکهای عثمانی صورت گرفت، اما هنوز دولت ترکیه نمی خواهد از شناخت دناات آن عمل ابا می ورزد،

زیرا که دولت جدید آن اسلامگرای است: زیرا که کاپیتالیسم بروکراتیک در این کشور قویتر شده است، اما هنوز متکی بر همان ائتلافی است که در آغاز نضج گیری رژیم اسکولار با نیروهای فئودالی بسته است.

میتوان روند همسان با آن را در هند دید، با پیروزی های ارتجاعی ترین نیروهای هندوئیست که زمام حکومت را بدست گرفته اند، اما افزایش شهرنشینی و انکشاف کاپیتالیسم بروکراتیک، منجر به الغای نیمه فئودالیسم نگردیده است.

نیمه فئودالیسم تنها شکل خویش را تغییر داده است. از همیجا قابل درک است که چگونه اسلامیزم توانست به چنان نیروی قوی در کشورهایی مانند تونس، عراق، سوریه، مصر مبدل شود: کشورهایی که در عقب شکل سکولار رژیم های قبلی خویش، دارای اساس نیمه فئودال نیمه مستعمره بوده اند.

کشمکش ها میان امپریالیست ها در اینجا نقش بزرگی ایفا میکند، امپریالیست ها دسته هایی بیروکراتیک را به نفع خویش علیه دست های دیگر {بیروکراتیک} حمایت میکنند.

در سالهای 1960-1980 خلق های جهان می بایست علیه تقسیم جهان میان دو ابرقدرت ایالات متحده و امریکا و "اتحاد شوروی" سوسیال

امپریالیست برزمند. حال این خلق ها باید به عین شیوه باید بدانند که بازی های خونینی که میان امپریالیست ها ادامه دارد، کوشش هایی است جهت تقسیم کشورها که به حیث نمونه، مورد اوکراین را باید برشمرد.

بحران عمومی سرمایه داری، آورنده ء کشمکش های بیشتر ذات الینی امپریالیست ها بوده، پدیده آورنده ء جنگ های امپریالیستی بیشتر میباشد. در کشور های امپریالیست، امروزه خود شان مبادرت به خودخواهی ها و افراد گرایی ورزیده ناسیونالیسم را تقویه میکنند تا از آن به منظور تبدیل کشور هایشان به دژهای مهاجم در زمینه ء "جهانی شدن" سود جویند. یاس مفرط، پدید آورندهء پناهندن به دامن مخدرات و الکول، وضعیت های قاتلانہ و گرایش به ادغام در ناسیونالیسم و "سوسیالیسم" میگردد.

در عین زمان، تازش هایی از چندین جهت آسیب رسانی به کره ء ارض در سطح جهانی صورت میگردد: از تغییر اقلیم گرفته تا امحای گسترده ء جنگل ها، از شهری شدن لجام گسیخته تا اسیدی شدن ابحار.

توده های جهان از اینهمه آگاه اند، اما آنها راهی فرا اتحاد و گزینش ستاره ء سرخ پیدا نمی کنند. نبود یک طرح استراتژیک کمونیستی، توده ها جهان را بی قطب نما گذاشته است، همان توده هایی که دموکراسی واقعی میخواهند اما نمی دانند که چگونه آنرا بدست آورند.

در این زمینه، چنین عقب نشینی انقلاب جهانی، سرمایه داری را قادر ساخته است تا خود را مدرنیزه کند، و این روند به ویژه در کشور های وابسته دیده میشود، جایی که فئودالیسم شکل خویش را تغییر میدهد، تا با انکشاف کاپیتالیزم بروکراتیک انطباق پذیر شود.

همانگونه که ما تفاوت های میان یک ابر قدرت مثلا ایالات متحده امریکا و کشور های امپریالیستی طراز دوم، نظیر فرانسه، آلمان و انگلستان می یابیم، تفاوت ها به همان نهج، میان کشور های وابسته نیز دریافتنی است.

در یک جا، کشوری مانند عراق در دام کشتار های فئودالی می افتد، در دیگر جا، کشوری مثل برزیل را داریم که به مثابه ء یک کشور انکشاف یافته تر در عرصه ء کشاورزی-صنایع در عبا و قباى کاپیتالیزم بروکراتیک، خدمتگذار مطامع و در جهت منافع امپریالیست ها قرار دارد.

کشورهای نیمه فئودال نیمه مستعمره نظیر قطر و عربستان سعودی یک سیاست واضحاً مهاجمی در پیش گرفته اند، و نیرو های ارتجاعی را از لحاظ ایدئولوژیک و مادی یاری میرسانند تا دسته های حامی خویش را از میان شان تاسیس کنند. بهار عرب، "انقلاب" نبود. بلکه جنگی بود میان جناحهای بورژوازی بروکراتیک. این موضوع نشان دهنده ء صحت تز اکرم یاری و سراج سکدر در مورد امکان استعمارگر بودن یک کشور ستمدیده میباشد. یک کشور ستمدیده میتواند به مثابه ء یک نیروی استعمارگر، خصلت توسعه طلبانه داشته باشد.

همه ء هستی مطیع قانون دیالکتیک است، و این تکامل، انکشاف نیروهای مولده را می آزماید، هر چند به نهجی که مبین استثمار بیشتر، ستمگری فزونتر، جنگ های امپریالیستی بیشتر، خطری برای طبیعت در کره ء ما، علی الرغم امکان یک زندگی خوش، سرشار از خوشی و فرهنگ برای توده های جهان باشد.

با اینهمه، اشتباه خواهد بود اگر بر این باور باشیم که این جنبه ء منفی، گرایش عمده در جهان ما است. در همه کشور ها انسانهایی وجود دارند که کار و پیکار دارند تا اوضاع را از لحاظ علمی درک کنند. آنان می کوشند تا اوضاع کنونی-چه در سطح ملی چه در سطح بین المللی- را تحلیل کنند.

هنگامی که آنان به انقلابیون اصیل مبدل گردند، که محصول مبارزه و طبقاتی کشور خویش باشند، هنگامی که آنها به این درک برسند که بر سنن و جنبش بین المللی کمونیستی عمل کنند، آنگاه آنها دست آورد هایی خواهند داشت که آنانرا قادر خواهد ساخت تا بسمت تولید اندیشه و رهنما حرکت کنند.

مسئله اندیشه و رهنما، مهم تر مسائل، در همه کشور ها میباشد. همانگونه که حزب کمونیست پیرو این موضوع را در سند "در باره و اندیشه و گونزالو" تشریح نموده است:

انقلابات به بالش اندیشه ای که آنها را هدایت میکند پا میدهند، اندیشه ای که نتیجه و به کار بندی حقیقت جهانشمول ایدئولوژی پرولتاریای بین المللی در اوضاع مشخص هر انقلاب میباشد. اندیشه و رهنمایی که برای نیل به پیروزی و کسب قدرت سیاسی، و علاوه، ادامه و انقلاب تداوم بخشیدن مسیر بسوی یگانه هدف کبیر، یعنی کمونیسم کاملاً ضروری میباشد."

صدر گونزالو، رهبر حزب کمونیست پیرو، در مصاحبه و مشهور خویش چنین میگوید:

"بعقیده انگلس، ضرورت است که رهبران و یک رهبر اصلی را می آفرینند. اما اینکه اینها چه کسانی باشند را تصادف تعیین میکند که این امر بواسطه مجموعه ای از شرایط که در یک زمان و مکان خاص بهم پیوسته اند، صورت می گیرد. بدین سبب، در مورد ما نیز، یک رهبری شکل گرفت. این امر نخستین بار در کنفرانس سراسری وسیع حزب بسال 1979 برسمیت شناخته شد. اما این مسئله حاوی مسئله پایه ای دیگری است که نباید نادیده گرفته شود و محتاج تاکید است: هیچ رهبریتی - مهم نیست در چه سطحی از تکامل باشد - نیست که بر یک ساختار منسجم اندیشه متکی نباشد. همانطور که در قطعنامه ها آمده،

دلیل اینکه یک فرد معین به عنوان رهبر حزب و انقلاب مشخص میشود با ضرورت و تصادف تاریخی بستگی دارد و در مورد ما خیلی روشن مربوط است به اندیشه گونزالو. هیچکدام از ما از قبل به نقشی که انقلاب و حزب بعهدہ مان می گذارد آگاه نیستیم؛ و هنگامیکه وظیفه ای مشخص در برابرمان قرار گرفت فقط باید این مسئولیت را تقبل کنیم."



اول می، یک روز تاریخی است: این روز یکی از افتخارات طبقه و کارگر میباشد، یکی از افتخارات درفش سرخ میباشد. جهان قسمی که ما می دانیم پر از مصائب و گذارها است، جنبه و عمده و دوره و ما تولید اندیشه های رهنما است، که بوسیله و انقلابیون ارائه میگردند تا مسیر انقلابی را در هر کشور بسازند. چنان مسیر انقلابی، در جنگ خلق، قوام می پذیرد: به جنبش در آمدن مسلحانه و توده ها به منظور درهم شکستن ماشین دولتی کهنه، و نصب دولت نو که حامل برنامه و انقلابی دموکراسی نوین برای کشور های نیمه فئودال نیمه مستعمره و سوسیالیسم برای کشور های سرمایه داری باشد.

در اینجا به اهمیت تئوری در دفاع از همه مفاهیم کمونیستی، بر ضد همه گرایشهایی که با ارزش های امپریالیستی "سازش" میکنند، تا با مفاهیم

پسامدرنیستی فراهم آیند، تا مواضع ماوراء چپی اتخاذ کنند، و آموزش های انترناسیول کمونیستی بویژه درس های جبهه و خلقی علیه فاشیسم را نفی کنند، باید

ابرام ورزید.

دوره و متصف به سرمایه داری پوسیده یک دوره و پر از درد است. تنها یک مرکزیت ایدئولوژیک قوی می تواند از قبل مصاف با چهره های

رنگارنگ اپورتونیسم، رفرمیسم، فاشیسم و ضد انقلاب بر آید. در اینجا به یاد می آوریم آنچه را که بر جنگ خلق قهرمان نیپال گذشت و چگونه به آن خیانت

شد.

پیامد های آن برای توده های نیپالی خیلی وحشتناک است. مرا آنها بوسیله و رویونیسم به عقب زده شد. زمین لرزه اخیر در نزدیکی کتمان دو سبب

تلفات جانی زیادی شد، که اگر در نیپال انکشاف اجتماعی دیگری میبود و ساختمان های مستحکم بیشتری میداشت، میشد از این پیمانانه تلفات جلوگیری

کرد. جا دارد در اینجا از شرایط طاقت فرسا و دراماتیکی که کارگران نیپالی در قطر با آن مواجه اند، یاد کنیم:

ذکر این نکته مهم است که امروزه سنتریست ها میخواهند رویونیسم در نیپال را ماست مالی کنند، رهبری رویونیسم یعنی پراچندا و "موافقتنامه و

صلح" وی را محفوظ دارند، و هرچه از دست شان میرسد، انجام میدهند تا از هرگونه انتقادی بر آن، جلوگیری کنند. مائوئیست های اصیل، حتی به سال 2006

میلادی گفته اند که مشکل عمده در خط حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) وجود داشت، حال آنکه سنتریست ها هنوز به "جنگ خلق" تهنیت می دادند، حال آنکه سالها بود که دیگر نشانی از جنگ خلق وجود نداشت و بر همگان از مدتها معلوم شده بود که رویزیونیسم در عرصه پیروز بدر آمده بود.

موضع سنتریست ها در رابطه به نیپال، نفی مفهوم بورژوازی بروکراتیک از سوی آنها را به اثبات میرساند. این موضوع، نشان دهنده اهمیت ماتریالیسم دیالکتیک به مثابه علم میباشد.

در اینجا آرزومندیم بر موارد زیر تاکید ورزیم:

(1) تضاد یگانه قانون اساسی تغییر دایمی در ماده ۶ لایزال است. ماتریالیسم دیالکتیک علم فهم این قانون و هسته ۶ ایدئولوژیک جنبش کمونیستی میباشد.

(2) بدون تئوری انقلاب، جنبش انقلابی نمی تواند به وجود آید. خود انگیختگی به انقلاب نمی فرجامد. نیاز به حزب کمونیست مارکسیست-لنینیست-مائوئیست که به استواری، استقلالیت، خود-گردانی و اتکاء به نفس را به کار بندد، وجود دارد.

(3) تاریخ همه جوامع تا اکنون موجود عبارت است از تاریخ مبارزه ۶ طبقاتی. توده ها تاریخ را میسازند، و حزب آنها تحت هدایت یک اندیشه ۶ رهنما، رهبری میکند، اندیشه ای که به کارگیری ایدئولوژی کمونیستی در اوضاع مشخص هر کشور مفروض میباشد.

(4) کاپیتالیسم در شکل لیبرالی خود، مبدل به امپریالیسم شد که مشخصه آن چیرگی انحصارات، گرایش به فاشیسم و جنگ های امپریالیستی است. ساختن یک جبهه متحد خلقی ضد فاشیستی، قسمی که بوسیله انترناسیونال کمونیستی مطرح شده است، شرایط را برای بنیاد دموکراتیک جهت تاسیس سوسیالیسم به مثابه ۶ دیکتاتوری پرولتاریا شکل میدهد.

(5) کاپیتالیسمی که بوسیله امپریالیسم در میان ملل ستم‌دیده انکشاف می‌یابد، مترافق با درجات مختلفی از زمینه‌های فئودالی، و حتی مراحل

ماقبل فئودالی، از لحاظ خصلت، بروکراتیک می‌باشد. انقلاب دموکراتیک نوین به مثابه‌ای یک دیکتاتوری مشترک مولفه‌های کارگران و

دهقانان عناصر نیمه فئودالی را درهم شکسته، راه را برای برانداختن کاپیتالیسم بروکراتیک باز می‌کند، و اساس دموکراتیک به منظور پی

ریزی سوسیالیسم را فراهم می‌کند.

(6) سه ابزار انقلاب عبارتند از حزب، ارتش و جبهه‌های متحد که در چهارچوب جنگ خلق به مثابه‌ای یک تیوری نظامی جهانشمول صحیح از آن

پروتاریای بین‌المللی درک می‌گردند. پیروزی جنگ خلق، اجتناب‌ناپذیر است، زیرا که نماینده‌های پیروزی نو بر کهنه و حل محتوم یک

تضاد انانگونیستی می‌باشد.

(7) ایدئولوژی کمونیستی در همه عرصه‌های فکری و فرهنگی چیرگی می‌یابد، بوسیله رئالیسم سوسیالیستی در هنر و ادبیات، و فلسفه

مارکسیستی، یعنی قانون تضادها در ساینس غلبه حاصل می‌کند. حصول قدرت یعنی حصول آن در همه سطوح جامعه، همانگونه که نمونه

«شاهکار انقلاب کبیر فرهنگی پروتاریایی {چین} آنرا به نمایش می‌گذارد.

مائوئیسم " ابزار " حمایت از شورش نیست، بلکه فهم ماتریالیستی شرایط، و لهذا بکارگیری انقلابی مرام کمونیستی بوسیله‌های پروتاریا

می‌باشد: مبارزه‌های طبقاتی، کسب قدرت و دفاع از قدرت بوسیله جنگ خلق در هر کشور، به مثابه‌ای بخشی از انقلاب جهانی سوسیالیستی!

در این اول می، 2015 میلادی، یکبار دیگر مواضع اساسی کمونیست‌های اصیل را فراخوان می‌دهیم:

زنده باد مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم! زنده باد مائوئیسم به مثابه‌ای انکشاف یافته‌ترین شکل ماتریالیسم دیالکتیک!

مائوئیسم را بگیرید، از آن دفاع کنید، آنرا به کار بندید، عمدتاً به کار بندید!

برای ایجاد و بکار بستن اندیشه و رهنا در هر کشور، برای آغاز و پیشبرد جنگ خلق، مبارزه کنید!

زنده باد جنگ خلق تا کمونیسم!

1 می، 2015 میلادی

سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م)

حزب کمونیست (م.ل.م) فرانسه

مرکز مارکسیست-لنینیست-مائوئیست (بلاژیک)

